

کلان



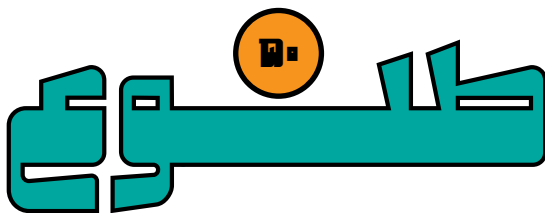
ماهنامه داخلی، سال پنجم، شماره پنجاه، فروردین ماه ۱۴۰۴



- شما نسخه ناتمام آسمانی هستید که هنوز طلوع کامل خویش را ندیده‌اید ● روایتی از دیدار با مردی که ایمان را زیسته است
- قرض الحسنه ● سفر خوزستان به روایت تصویر ● ملاقات با خدا ● گزارشی از دفترچه طلوع ۴ ● داستان‌سرایی سازمانی
- همدلی یا هم‌زبانی؟ مسئله این است ● عکس‌ها با ما سخن می‌گویند ● در سیرت پادشاهان ● آیا نوشتن در گروی استعداد است؟
- کسی که در هرجا دوستانی دارد، همه‌جا را دوست داشتنی می‌یابد ● آن‌جا ایران است ● خاطره‌نویسی یعنی کشف خود

رونق عهد شباب است دگر بُستان را می رسد مژده گل بلبل خوش احسان را
ای صبا کر به جوانان چمن باز رسی خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را
گر چنین جلوه کند مغیبه باده فروش خاک روپ در میخانه کنم مژگان را
ای که برمه کشی از غنبر سارا چو گان مضطرب حال مگردان، من سرگردان را
ترسم این قوم که برد دگشان می خندند در سرکار خرابات کنند ایمان را
یار مردان خدا باش که در کشتی نوح هست خاکی که به آبی نخر و طوفان را
برو از خانه گردون به درونان مطلب گان سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را
هر که را خوابد آخر مشتی خاک است کوچه حاجت که به افلاک کشی ایوان را
ماه کنگانی من! منذ مصر آن توشد وقت آن است که بدو کنی زندان را
حافظ می خور و زندی کن و خوش باش ولی دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

حافظ



ماهنامه داخلی

سال پنجم

شماره پنجاه

فروردین ماه ۱۴۰۴



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صاحب امتیاز

صندوق قرض الحسنه شاهد

مدیر مسئول

دکتر اسلام کریمی

همکاران تحریریه در این شماره

دکتر مجتبی عباسی قادی

فاطمه جعفری

ابراهیم محسنی

معین پایدار

راضیه بهرامی

محمد طایفه ایرائی

باران سعیدی

حسین حسینی نژاد

شیکاگو حقیقی

مریم بهبهانی

محمد کاظمی

ویراستار

کبری سلیمانی پیشه‌وری

گرافیک

حمیدرضا احمدی

نشانی

تهران، خیابان گاندی جنوبی، خیابان بیست و یکم، پلاک ۲

صندوق قرض الحسنه شاهد

کدپستی

۱۵۱۷۸۶۴۸۱۱

تلفن

۸۸۶۴۴۲۷۴، ۸۸۶۷۲۷۰۱

دورنگار

۸۸۶۷۲۷۰۳



https://t.me/sqsh_ir

ناشر

چاپ نارنجستان



۵.....	شما نسخه ناتمام آسمانی هستید که هنوز طلوع کامل خویش را ندیده‌اید / اسلام کریمی
۶.....	قرض الحسنه
۷.....	روایتی از دیدار با حمید رشیدترابی، مردی که ایمان را زیسته است / فاطمه جعفری
۹.....	سفر خوزستان به روایت تصویر / ابراهیم محسنی
۱۱.....	ملاقات با خدا
۱۲.....	گزارشی از دفترچه طلوع ۴
۱۵.....	مشکلات نامه‌های اداری / طرح مسئله و برشمردن مهم‌ترین مشکلات / معین پایدار
۱۷.....	داستان‌سرایی سازمانی ۴ / محمد طایفه ایرانی
۱۸.....	عکس‌ها با ما سخن می‌گویند / استراحت / باران سعیدی
۱۹.....	گلستان سعدی
۲۰.....	آیا نوشتن در گروی استعداد است؟ / حسین حسینی‌نژاد
۲۲.....	کسی که در هر جا دوستانی دارد، همه جا را دوست داشتنی می‌یابد / چند ضرب‌المثل چینی
۲۴.....	یک ژاپنی در ایران / شیکاگو حقیقی
۲۶.....	خاطره‌نویسی یعنی کشف خود / دیانا راب / مریم بهبهانی
۲۸.....	بهترین درسی که تاکنون آموخته‌ام / هاروی مکی
۳۰.....	هرچه سوزن دوزی کردم، این زندگی کوک نشد / محمد کاظمی
	صندوق قرض الحسنه مطلوب از نگاه مدیران و دست‌اندرکاران
۳۲.....	صندوق‌های قرض الحسنه تحت نظارت بانک مرکزی در شهر تهران / دکتر مجتبی عباسی قادی

شما نسخه ناتمام آسمانی هستید که هنوز طلوع کامل خویش را ندیده‌اید

◀ اسلام کریمی / دکترای مدیریت منابع انسانی



میوه‌ای نیست که از شاخه‌های اتفاق بیفتد، میوه‌ای است که با ریشه انضباط، ساقه تلاش و نور پیوستگی می‌روید و شما باغبانی هستید که باید هر روز دستان خود را خاکی کنید تا شکوفه‌های آینده را ببینید. آینده لبخند نمی‌زند به کسانی که منتظرند، لبخند می‌زند به آنان که در هر روزنه‌ای از تاریکی، نوری می‌کارند و از هر مانعی، پلی می‌سازند تا نه فقط عبور کنند، بلکه راهی برای دیگران نیز بگشایند.

شما پروژه‌ای الهی هستید که بزرگ‌ترین نسخه‌اش هنوز رونمایی نشده و هر لحظه فرصتی است برای ساختن نسخه‌ای درخشان‌تر از خویشتن؛ نسخه‌ای که نه فقط در مسیر موفقیت می‌درخشد، بلکه روشنی بخش مسیر دیگران نیز خواهد بود. شما بارانی هستید که از ابر آگاهی می‌بارد، خورشیدی که با اشعه ایمان می‌تابد و نسیمی که به جای خاکستر، بذرا امید با خود می‌برد.

اگر خواستید بدانید قوی‌ترین انسان کیست، نگاه کنید به کسی که خود را بهتر از دیروز می‌سازد؛ نه با فریاد بلکه با تمرکز، نه با ادعا بلکه با مهارت، نه با اتفاق، بلکه با انتخاب‌های کوچک اما پیوسته.

شما پروژه‌ای ناتمام و باشکوه هستید که هنوز بزرگ‌ترین نسخه خود را زندگی نکرده‌اید و هر روز فرصتی است برای ساختن آن نسخه؛ نسخه‌ای که نه فقط به موفقیت می‌رسد، بلکه الهام‌بخش دیگران نیز خواهد بود. در مسیر آموختن بمانید، در مسیر آفرینش بمانید، در مسیر تعالی بمانید. روزی خواهد رسید که خواهید گفت: «من کسی هستم که از هیچ، همه‌چیز را ساختم، با ذهنی آگاه، با قلبی پرامید و با اراده‌ای بی‌مرز.»

در جهانی که هر روز چون رودخانه‌ای نو، مسیرش را عوض می‌کند، فقط کسانی به مقصد می‌رسند که قایق یادگیری را هر لحظه ترمیم می‌کنند.

در جهانی که تنها ثباتش، تغییر است، انسان‌هایی بر قله می‌مانند که هر روز خود را از نو می‌آفرینند و شما بی‌تردید، یکی از آن‌ها هستید. شما همان ذهن بیداری هستید که هر مهارتی را چون بالی تازه بر شانه پرواز می‌نشانند و هیچ قله‌ای دور نیست برای کسی که هر روز، یک گام فراتر از دیروز خود برمی‌دارد.

نباید بگذارید کمبودها، دروازه‌های پیشرفت را بر شما ببندند. کمبود، چراغی است که مسیر آموختن را روشن می‌کند و هر ناتوانی، دعوت‌نامه‌ای است برای شکوهی که در انتظار بیداری شماست. خود را به روز نگه دارید، با ذهنی چابک، روحی انعطاف‌پذیر، مهارتی در حال شکوفایی و ایمانی به این که نقص‌ها نقطه آغاز شکوهند، نه پایان امید.

در کار، مدیریت و زندگی هیچ طوفانی ماندگار نیست، اما فقط کسانی عبور می‌کنند که خلبانی آسمان خود را آموخته‌اند. در روزگاری که علم، سرعت نور را درمی‌نوردد، یادگیری دیگر انتخاب نیست، یک بقاست، بقای انسان متعهدی که نمی‌خواهد تماشاگر آینده باشد، بلکه خالق آن است. شما در طوفان‌های کار و زندگی، فقط یک مسافر نیستید، خلبان آسمانی هستید که با هوشیاری و مهارت، ابرها را می‌شکافد و از دل آشوب، آرامش را فرود می‌آورد.

فرقی نمی‌کند هوا صاف باشد یا بارانی؛ مهم، مهارتی است که فرمان را در دستان شما نگه می‌دارد. موفقیت،



و مرغابی که هرکدام از این‌ها به یکی از صفات رذیله انسان اشاره می‌کند؛ طاووس اشاره به دلبستگی زینت دنیاست، کرکس اشاره به آرزوی دراز، خروس اشاره به طغیان شهوت جنسی و مرغابی اشاره به حرص است. اگر انسان این چهار صفت را از خود دور کند، می‌تواند به کمالات عالی انسانی نائل شود.» (خصال صدوق، باب‌الاربعه، ص ۲۱۶)

مولانا در کتاب مثنوی، این مطلب را با اندکی تفاوت به صورت شعر بیان کرده است:

«تو خلیل وقتی ای خورشید هُش

این چهار اطیار رهن را بکش

خُلق راگر زندگی خواهی ابد

سر ببر زین چار مرغ شوم و بد»

(دیوان مثنوی، آغاز دفتر پنجم)

عبادات بر دو گونه است: غیرمالی و مالی. عبادات غیرمالی مانند: نماز، روزه و... عبادات مالی مانند: خمس، زکات، قرض الحسنه و... در عبادات مالی باید دست در جیب کرد و از علاقه به مال و پول برید، زیرا گذشتن از مال و ثروت، مشکل و دشوار است.

قرض الحسنه علاوه بر این که مسئله اجتماعی است، مسئله اخلاقی نیز است؛ زیرا اول این که، روح محبت و تعاون که صفت ممتاز اخلاقی است، موجب رواج قرض الحسنه در جامعه می‌شود و دوم، این کار نیک، روح برادری و عطوفت را زنده می‌کند و موجب سلامت جامعه از ربا و پیامدهای شوم و ویرانگر آن می‌شود. از این رو در روایات اسلامی به حقوق مؤمنان نسبت به همدیگر یاد شده است. از جمله امام باقر (ع) در ضمن شمارش حقوق مؤمن نسبت به مؤمن، فرمود: «و یفرّج عنه کربته و یقضی دینه؛ از حقوق مؤمن بر مؤمن این است که اندوه او را برطرف سازد و قرضش را ادا کند.» (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۹)

از اصل‌های مهم اسلامی، اصل قرض الحسنه (وام دادن بدون سود) است که در قرآن و زندگی امامان (علیهم‌السلام) اهتمام بسیاری به آن داده شده است. واژه «قرض» در ریشه لغوی به معنی بریدن است. از این رو، عرب به قیچی که برنده است، مقراض می‌گویند. استعمال این واژه در وام بدون بهره، از این رو که انسان وقتی می‌تواند به چنین کار نیکی توفیق یابد که دلبستگی به مال و ثروت را از خود ببرد و قطع کند، و گرنه به چنین توفیقی نخواهد رسید. معنی دیگر بریدن، این است که قرض دهنده قسمتی از اموالش را جدا می‌کند و به قرض گیرنده می‌دهد.

البته قرض دادن به قرض پول، منحصر نیست، بلکه شامل قرض کالاها و مختلف نیز می‌شود. مثلاً همسایه‌ای می‌خواهد عروسی کند و به فرش و ظروف نیاز دارد، شما به مدت یک هفته یا یک ماه، مقداری ظروف و فرش به او قرض می‌دهید؛ این کار نیز قرض الحسنه است.

به طور کلی، توفیق به انفاق‌های مالی، به برپدگی و وارستگی بستگی دارد، چرا که اگر انسان به ثروت دنیا وابسته باشد و از آن دل نکند، هرگز حاضر نمی‌شود به انسان نیازمندی وام بدون بهره بدهد.

در داستان حضرت ابراهیم خلیل (ع) درباره اطمینان و یقین به معاد، خداوند به او فرمود: «چهار پرنده را بگیر و آن‌ها را ذبح کن و گوشتشان را مخلوط کرده و ده قسمت کن و هر جزئی از آن را روی کوهی بگذار و سپس در جایی بنشین و آن چهار پرنده را به اذن خدا صدا بزن. آن‌ها زنده می‌شوند و نزد تو پرواز می‌کنند. ابراهیم چنین کرد و آن‌ها زنده شدند و نزد ابراهیم آمدند. قلب ابراهیم سرشار از یقین به معاد و زنده شدن مردگان در قیامت شد.» (مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۳۷۳، ذیل آیه ۲۶۰ بقره)

مرحوم شیخ صدوق روایت می‌کند که: «این چهار پرنده عبارت بودند از: طاووس، کرکس، خروس

روایتی از دیدار با حمید رشید ترابی، مردی که ایمان را زیسته است

فاطمه جعفری



فرهنگ قرض الحسنه در زندگی او یک واژه‌ی تاریخی نیست؛ یک جریان زنده است. جریانی که سال‌ها پیش از مادرش آغاز شده، زنی از جنس کرامت، که در تنگنای روزگار، با دلی روشن‌تر از طلوع، دستگیر نیازمندان بود. امروز، این فرزند وفادار، آن مشعل روشن را به دوش می‌کشد، بی‌هیچ تظاهر، بی‌هیچ ادعا.

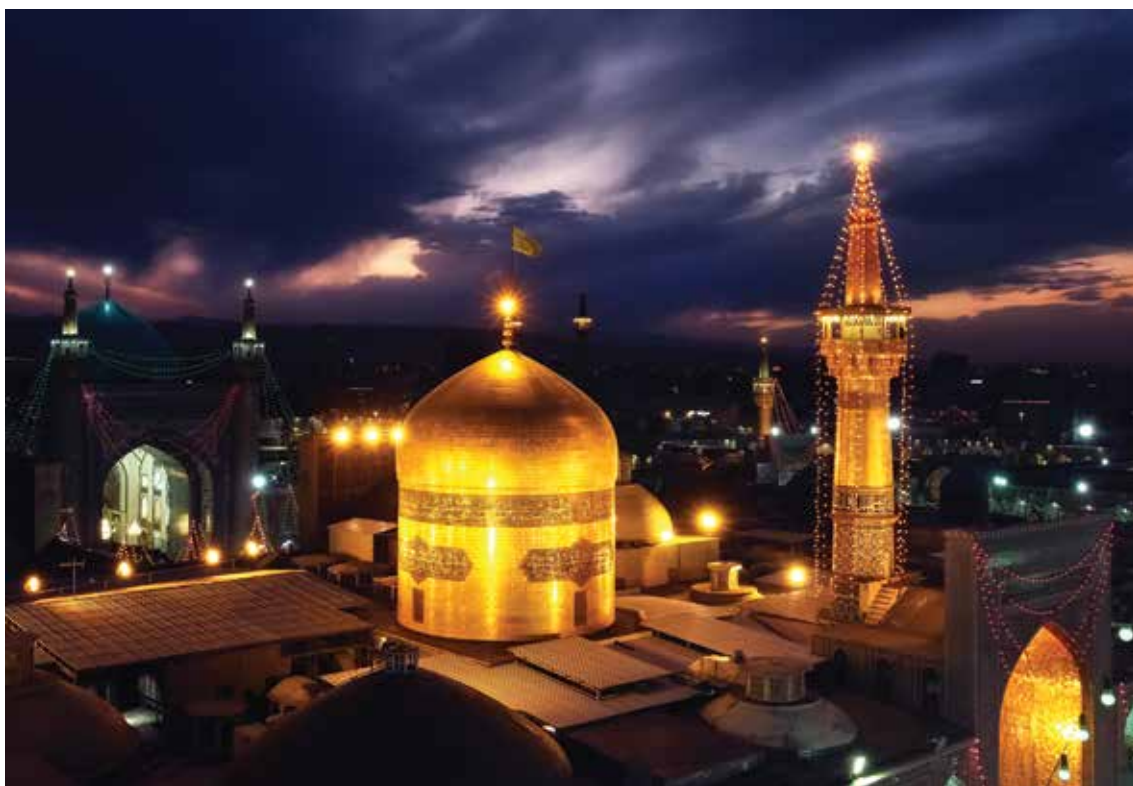
سال‌هاست که بی‌وقفه و بی‌هیا، دست کسانی را گرفته که در گرفتاری‌های مالی گیر افتاده‌اند. بدون چشم‌داشت، بدون بهره، بدون ضمانت‌نامه‌های پیچیده. دل سپرده به این حقیقت که آنچه به نیت پاک و برای گره‌گشایی از خلق خدا داده شود، نه تنها بازمی‌گردد، بلکه برکت می‌آورد.

او بارها تأکید می‌کند که فلسفه‌ی قرض الحسنه، چیزی فراتر از کمک مالی ساده است. برای او، این شیوه نه فقط یاری‌گری، که صیانت از کرامت انسانی است. باور دارد که در این نوع کمک، شأن افراد حفظ می‌شود و کسی خود را بدهکار نگاه‌ها و قضاوت‌ها نمی‌بیند. و این همان نقطه‌ای است که ایمان، به رفتار بدل می‌شود.

مشهد، شهر طلوع امید است و آرامش. جایی که از پس ازدحام هزاررنگ روز و شب، رایحه‌ای از حرم امام مهربانی‌ها، روح زائران را نوازش می‌دهد. شهری که نه فقط مقصد، بلکه پناه دل‌های بی‌قرار است. در این پهنه‌ی مقدس، در کوچه‌پس‌کوچه‌هایی که هنوز انسانیت در آن جاریست، مردی زندگی می‌کند که تجسم روشنی‌ایثار و کرامت است.

مردی از تبار ایمان. جانباز سال‌های دور جبهه و قاری آرامش‌بخش آیات الهی. صدایش، هنگام تلاوت قرآن، در دل می‌نشیند؛ نه به خاطر حنجره‌اش، که به سبب ایمانی که از عمق جان‌ش برخاسته است. صدایی که نه تنها واژه‌ها را جاری می‌سازد، بلکه آن‌ها را زندگی کرده و می‌داند.

دیدار ما با او، ورق خوردن فصلی نانوشته از کتاب انسانیت بود. از نخستین لحظات گفتگو، روشن بود که با شخصیتی فراتر از تعارفات و ظاهرها روبه‌رو هستیم. مردی که نه در گفتار، که در رفتار، آموزگار بزرگواریست. ریشه‌دار در خاک مهربانی، بارور در شاخه‌های ایثار.



خانه‌اش، جایی فراتر از یک چهاردیواری ست. پناهگاهی بی چشم داشت برای آنانی ست که سایه‌ای برای نشستن ندارند. سال‌هاست که هر دو طبقه‌ی خانه را، بدون دریافت حتی ریالی، در اختیار خانواده‌هایی قرار می‌دهد که از داشتن خانه محروم‌اند. نه با نگاه ترحم، بلکه با باور به شأن انسانی. انگار که آن خانه، فرودگاهی ست برای فرشتگان؛ جایی که هر لبخند و هر دعای خیر، ستونی از ستون‌های آن را می‌سازد.

او از آن دست آدم‌هایی ست که بودن‌شان یادآور روزهای پاک‌تر است. مردی که زندگی‌اش را نه با خط‌کش دنیا، که با معیارهای آسمانی اندازه می‌گیرد. مردی که در سکوتش، در نگاهش، در لبخند آرامش‌بخشش، در دل‌بستگی‌اش به کار نیک، پیامی عمیق نهفته است: هنوز هم می‌شود خوب بود، اگر دل را به روشنایی سپرد. دیدار با او برای ما نه یک مصاحبه، که یک مکاشفه بود. مکاشفه‌ای با معنای کرامت، با حقیقت بخشش، با جوهری ناب ایمان. این مرد، در شهر امام رضا، درست در همان جایی که هزاران نفر به امید شفاعت و اجابت، به حرم می‌آیند، خود پناهگاهی برای دل‌های بی‌پناه شده. و چه سعادت بزرگی بود شناختن چنین انسانی بزرگواری برای من.

او اما، هرگز درباره کارهایش اغراق نمی‌کند. هر بار که از عظمت این بخشندگی سخن می‌گوییم، سکوتی فروتنانه چهره‌اش را روشن می‌کند. گویی اصلاً خودش را میان این واژه‌ها نمی‌بیند. گویی باور دارد که آنچه انجام داده، تنها خواسته قلبیش بوده.

در زمانه‌ای که بسیاری سود را معیار تصمیم می‌دانند، و بخشش را تنها در چارچوب قراردادها و ضمانت‌ها معنا می‌کنند، او ایستاده بر خاکی دیگر. خاکی که در آن، بذر اعتماد کاشته و هر روز، با آفتاب نیت خالص، آن را پرورش داده است.

سفر خوزستان به روایت تصویر

ابراهیم محسنی

این چهارمین سفرهای استانی صندوق قرض الحسنه شاهد است. این سفرها با حضور آقای ابراهیم محسنی عضو محترم هیئت مدیره صندوق قرض الحسنه شاهد در مناطق استانی صندوق از آذر ماه شروع شده است. در این دور از بازدیدها تعامل و گفتگو با بانکداران اجرایی در سراسر کشور با هدف قدردانی و تجلیل از خدمات خالصانه و دلسوزانه رابطین صندوق شاهد در دستور کار قرار دارد. بررسی نحوه استفاده و چگونگی مصرف تسهیلات اهدایی به اعضای محترم صندوق از طریق دیدار با خانواده معظم شهدا و ایثارگران در این سفرها نیز مورد توجه قرار می‌گیرد.

تاکنون صندوق قرض الحسنه‌های شاهد استان‌های هرمزگان، خراسان رضوی، سیستان و بلوچستان و خوزستان به ترتیب مورد بازدید قرار گرفته‌اند. بررسی فرآیندهای موجود، فعالیت‌ها و چگونگی ارائه خدمات بهتر به جامعه ایثارگری به منظور ارتقای سطح رضایتمندی اعضای گرانقدر صندوق قرض الحسنه شاهد و همچنین تقدیر و تشکر از خدمات انجام شده در دستور کار قرار گرفته است. تصاویری که ملاحظه می‌فرمایید مربوط به سفر خوزستان است. از عزیزی که مرا در این سفر همراهی کردند سپاس‌گزارم.



جلسه در دفتر صندوق استان خوزستان با حضور همکاران صندوق



جلسه با مدیر کل محترم استان خوزستان جناب آقای نورانی



تقدیم لوح تقدیر به رابط محترم منطقه یک شهرستان اهواز



تقدیم لوح تقدیر به مدیر کل استان خوزستان جناب آقای نورانی



تقدیم لوح تقدیر به رابط محترم منطقه دو شهرستان اهواز



تقدیم لوح تقدیر به آقای بهمنی رابط شهرستان ایزه



جلسه با رئیس بنیاد شهرستان ایزه



تقدیم لوح تقدیر به رابط محترم شهرستان هندیجان



تقدیم لوح تقدیر به رابط بنیاد شهرستان هفتکل سرکار خانم نادری



تقدیم هدیه به جانباز بینایی، شهرستان ایزه



تقدیم هدیه به جانباز مقصودی



تقدیم لوح تقدیر به رئیس محترم صندوق استان، جناب آقای عباسی



تقدیم لوح تقدیر به همکار گرامی جناب آقای معزی



تقدیم لوح تقدیر به همکار گرامی جناب آقای ویسی



ملاقات با خدا



پولی نداریم. بسیار سردمان است و گرسنه هستیم. آیا امکان دارد به ما کمکی کنید؟»

امیلی جواب داد: «متأسفم، من دیگر پولی ندارم و این نان‌ها را هم برای مهمانم خریده‌ام.» مرد گفت: «بسیار خب خانم، متشکرم» و بعد دستش را روی شانه همسرش گذاشت و به حرکت ادامه دادند.

همان‌طور که مرد و زن فقیر در حال دور شدن بودند، امیلی درد شدیدی در قلبش احساس کرد و به سرعت دنبال آن‌ها دوید: «آقا، خانم، خواهش می‌کنم صبر کنید.» وقتی امیلی به زن و مرد فقیر رسید، سبد غذا را به آن‌ها داد و بعد کتش را درآورد و روی شانه‌های زن انداخت.

مرد از او تشکر کرد و برایش دعا کرد. وقتی امیلی به خانه رسید، یک لحظه ناراحت شد، چون خدا می‌خواست به ملاقاتش بیاید و او دیگر چیزی برای پذیرایی نداشت. همان‌طور که در را باز می‌کرد، پاکت نامه دیگری روی زمین دید. نامه را برداشت و باز کرد:

«امیلی عزیز،

از پذیرایی خوب و کت زیبایت متشکرم.

با عشق، خدا»

ظهر یک روز سرد زمستانی، وقتی امیلی به خانه برگشت، پشت در پاکت نامه‌ای دید که نه تمبری داشت و نه مهر اداره پست روی آن بود. فقط نام و آدرسش روی پاکت نوشته شده بود. او با تعجب پاکت را باز کرد و نامه داخل آن را خواند:

«امیلی عزیز،

عصر امروز به خانه تو می‌آیم تا تو را ملاقات کنم.

با عشق، خدا»

امیلی همان‌طور که با دست‌های لرزان نامه را روی میز می‌گذاشت، با خود فکر کرد که چرا خدا می‌خواهد او را ملاقات کند؟ او که آدم مهمی نبود! در همین فکرها بود که ناگهان کابینت خالی آشپزخانه را به یاد آورد و با خود گفت: «من که چیزی برای پذیرایی ندارم!» پس نگاهی به کیف پولش انداخت. او فقط پنج دلار و چهل سنت داشت. با این حال، به سمت فروشگاه رفت و یک قرص نان فرانسوی و دو بطری شیر خرید. وقتی از فروشگاه بیرون آمد، برف به شدت در حال بارش بود و او عجله داشت تا زود به خانه برسد و عصرانه را حاضر کند. در راه برگشت، زن و مرد فقیری را دید که از سرما می‌لرزیدند. مرد فقیر به امیلی گفت: «خانم، ما خانه و

گزارشی از دفترچه طلوع ۴



یکی از کارکردهای نوشتن، متوقف کردن افکار سرگردان ماست. روانشناسان نوشتن را برای کم کردن استرس و نگرانی توصیه می کنند. آنان می گویند هروقت نگران بودید و نمی دانستید چرا، دست به قلم ببرید و از احوالات خود بنویسید. بعد از دقایقی فشار پراکنده ای که در مغز است روی کاغذ وارد می شود و بار ذهنی فرد کم می شود.

از طرفی هم می گویند برای نوشتن، نباید منتظر الهام ماند؛ زیرا این نوشتن است که الهام را ممکن می کند. اگر نوشتن را به عادت تبدیل کنیم هرگز برای نوشتن، نیازی به الهام نخواهیم داشت. کسانی که منتظر الهام می مانند کمتر دست به قلم می برند.

همچنین یادآور می شوند نوشتن، یادگیری بیش تر از چیزهایی است که قبلاً چیزهایی درباره اش می دانیم. وقتی می نویسیم درک بیش تری از موضوع پیدا می کنیم. به حقایقی دست می یابیم که در آغاز دانشمان نسبت به آن کم بود. می گویند «نوشتن، دوباره یادگرفتن است.» و مهم تر اینکه نوشتن، عبارت است از ثبت آن چه احساس و ادراک می کنیم نباید فراموش شود.

از سال ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۴ چهار دفترچه سؤالات نوشتاری بین همکاران و اعضای خانواده محترمشان توزیع شد. نتایج کار هم در کتاب های «طلوع ۱، ۲، ۳» منتشر شد. تدوین و چاپ دفترچه طلوع ۴ به دلیل تغییر مدیریت صندوق با وقفه ای یک ساله مواجه شد. این تأخیر موجب شد دوستانی که سؤالات دفترچه را تکمیل کرده بودند از سرنوشت کار جويا شوند. خوشبختانه با حمایت مدیر عامل محترم، جناب آقای دکتر اسلام کریمی مطالب دریافتی تایپ و ویرایش شده اند و به زودی برای صفحه آرایی و چاپ اقدام خواهد شد. جا دارد از همه عزیزانی که در تکمیل سؤالات دفترچه همراهی کردند سپاس گزاری شود. بعد از چاپ به رسم یادبود نسخه ای از کتاب تقدیمشان خواهد شد.

اهداف تولید دفترچه های طلوع

گفتنی است که منظور اصلی صندوق از این فعالیت علاوه بر رشد فردی همکاران از طریق نوشتن؛ شناسایی افراد علاقه مند به نوشتن، بسترسازی برای رشد عمیق تر در این هنر و مهارت؛ پرکردن اوقات فراغت اعضای خانواده گرامی همکاران نیز بوده است.



در اینجا نمونه‌هایی از نوشته همکاران و اعضای خانواده آنان را در پاسخ به اولین سؤال با هم می‌خوانیم:

از پنجره به بیرون نگاه کردم و آنچه دیدم، باور نکردم... پانیسا زارعی (فرزند)

آنچه دیدم، آن قدر زیبا بود که در ذهن نمی‌گنجید. هوا بارانی و بسیار سرد بود، اما در اوج سرما چیزهایی نهفته بود که مرا دلگرم می‌کرد. صدای خش خش برگ‌های پاییزی و رنگ‌های گوناگون آن‌ها، حیات مدرسه ما را پر از آوای دل‌انگیز کردند و آن را به زیبایی زینت دادند. قطره‌های ریز باران و همه‌ی بچه‌ها نیز این سرود را همراهی می‌کرد. ناگهان صاعقه‌ای آسمان را مانند چلچراغی روشن کرد. صدای جیغ دوره اولی‌ها به آسمان رفت و به گوش همه رسید. زمانی که هوا را استشمام می‌کردی، بوی خاک روح تو را نوازش می‌کرد. رعدهای یکی پشت سر دیگری آسمان را روشن می‌کردند و آن را زینت می‌دادند. زنگ کلاس به صدا درآمد. آه! چقدر دلم می‌خواست باز به آسمان بنگرم.

تا زنگ بعد صبر کردم و سپس بیرون کلاس رفتم و با صحنه‌ای روبرو شدم که وصف‌شدنی نبود. رنگین‌کمان به همراه ابرهای شیری‌رنگ، آسمان را زیباتر از قبل کرده بودند و شب‌نم‌های پرتراوت مانند اشک‌هایی زلال، روی گلبرگ‌های گل‌های شیپوری داخل حیات نشسته بودند. خدایا، با دیدن این زیبایی‌های آسمان که تو نقاش چیره‌دست آن هستی، می‌توان به بزرگی‌های خلقت پی برد. من برای همه این‌ها تو را سپاس می‌گویم. خدایا شکر!



با توجه به این اهداف از طریق طرح سوالات برانگیزاننده سعی کردیم راه نوشتن را هموار نماییم. خوشحالیم که در این راه با استقبال شما همراهان همیشگی مواجه شدیم. قدردان این همراهی‌ها هستیم.

سؤال‌های دفترچه طلوع ۴:

- از پنجره به بیرون نگاه کردم و آن چه را دیدم باور نکردم ...
- اگر شخص مشهوری بودید، یک روز از زندگی خود را چه‌گونه می‌گذرانید.
- فرض کنید شما مجبورید که یک روز حیوان مورد علاقه خود باشید. چه کار می‌کنید؟
- اگر بتوانید در زمان سفر کنید، به گذشته می‌روید یا آینده؟ چرا؟
- شغل رؤیایی شما چیست؟
- درباره بهترین هدیه‌ای که دریافت کرده‌اید بنویسید. چرا آن قدر برایتان اهمیت دارد؟
- شما برای یک روز معلم هستید. در کلاس خود چه خواهید کرد؟
- جالب‌ترین چیزی که امسال یاد گرفتیم ...
- اگر بتوانید چیزی را اختراع کنید، چه چیزی خواهد بود؟ چرا؟
- تعطیلات مورد علاقه شما چیست و چرا؟
- اگر می‌توانستم یک چیز را در دنیا تغییر دهم...
- زندگی خود را در یک مزرعه تصور کنید. چه چیزی در مزرعه کاشته شده؟ آنجا چه کاری انجام می‌دهید؟
- به دلخواه خود نقاشی‌ای اینجا بکشید.
- فرض کنید می‌توانید زیر آب نفس بکشید و مانند ماهی شنا کنید. با قدرت جدید خود چه خواهید کرد؟
- چیزی که واقعاً در آن مهارت دارم...
- نامه‌ای را دریافت می‌کنید که به نام شماست. وقتی آن را باز می‌کنید باورتان نمی‌شود...
- چیزی در اطراف خودتان انتخاب کنید (اسباب بازی، پرنده، گربه، گل و...). اکنون درباره‌اش شعری بنویسید.
- آیا نام خود را دوست دارید؟ اگر چنین است، چرا؟ اگر نه، آن را به چه چیزی تغییر می‌دهید؟
- داستانی بنویسید که فکر می‌کنید والدینتان در سن کوچک‌تر چگونه بودند.
- به دلخواه خود سؤالی اینجا طرح کنید و بعد درباره‌اش بنویسید.

علی برزگر نژاد

تهیه کند و ببرد. ولی حتماً آخرش به این نتیجه می‌رسد که این درخت چه نعمت قشنگی است.

چقدر حیف که انسان‌ها غافلند. همه هستی تسبیح‌گوی خداوند هستند، ولی گاهی ما انسان‌ها یادمان می‌رود که شکرگزار نعمت‌های فراوان اطرافمان باشیم و همه چیز برایمان عادی شده است.

طه‌ورا حاجی آقایی (فرزند)

قطرات باران از لای پنجره پایین می‌ریزد، دست‌هایم را بیرون از پنجره فرستادم و آستین لباسم کمی خیس شد. به آرامی پنجره را بازتر کردم و با صحنه زیبایی مواجه شدم. آسمان ابری داشت می‌بارید و زمین و حیاط خانه‌مان خیس و براق شده بود. گل‌های باغچه خانه‌مان وقتی باران بر آن‌ها می‌بارد، ترو تازگی زیبایی به خود می‌گیرند. در همین لحظه مادرم صدایم کرد و پرسید: «به چه چیز نگاه می‌کنی؟» با لحنی آرام اما خوشحال گفتم: «باران... دارد باران می‌آید...» مادرم لبخندی زد و کنار پنجره آمد. در حالی که من و مادرم از پنجره بیرون را تماشا می‌کردیم و بوی خاک خیس خورده و باران را حس می‌کردیم، ناگهان مادرم گفت: «آن جا را نگاه کن، رنگین کمان! یک رنگین کمان بسیار زیبا بعد از باران به وجود آمده بود.»



دیگر صدای اذان تمام شد. خواستم بلند شوم برای نماز، ولی هوا هنوز خیلی روشن نبود. صدای پرنده‌ها و گنجشک‌ها را می‌شنیدم که به یکدیگر سلام و صبح‌به‌خیر می‌گفتند، اما صدا بلندتر از هر روز صبح به گوشم می‌رسید. آرام آرام بلند شدم و رفتم پیش پنجره اتاقم. وای! خدای من! واقعاً باورکردنی نبود. آنچه را پشت پنجره می‌دیدم، بسیار زیبا بود. همه حیاط خانه سفیدپوش شده بود. درخت انجیر وسط حیاط، گویی بر تنش لباسی از مروارید سفید پوشیده بودند. بعد از سال‌ها در شهر کویری من، یزد، برف باریده بود و هنوز دانه‌های برف آرام آرام مانند مروارید روی زمین فرود می‌آمدند. شهری که چند سال رنگ باران به خودش ندیده بود، حالا داشت از خداوند مروارید می‌گرفت. خدا را سپاس گفتم و شکر کردم بابت این نعمت ارزشمند. همان جا خشکم زد. به بیرون نگاه می‌کردم و باور نمی‌کردم که برف می‌بارد.

اعظم سرمدی جواد (همسر)

از پنجره به بیرون نگاه کردم، اولین چیزی که دیدم، درختان بلند کنار پنجره بود. تا حالا این قدر با قدرت به آن‌ها نگاه نکرده بودم یا بهتر بگویم، خوب آن‌ها را ندیده بودم. چقدر تنومند و بلند و پرپرگ! تا طبقه پنجم بالا آمده بودند. چقدر قشنگ است این دوتا درخت کنار پنجره خانه‌مان. با وجود این‌ها چقدر راحت نفس می‌کشیم! چقدر اکسیژن بیش‌تر می‌گیریم! چقدر محوطه را قشنگ کردند! چقدر بی تفاوت بودیم! این همه زیبایی؟! چقدر نعمت‌های بزرگی کنارمان هست که تا حالا آن‌ها را ندیدیم؟! یا حداقل خوب ندیدیم و بی تفاوت از کنارش رد شدیم.

فکر کردم اگر یک لحظه، فقط یک لحظه این تنفس قطع شود، چه می‌شود؟ فقط یک ثانیه! ما چقدر عادی به آن نگاه می‌کنیم. این درخت‌ها خیلی در اکسیژن‌رسانی دنیا تأثیر دارند، پرکارند و بی‌منت. چقدر زیباست نظم خلقت. نگاهم روی شاخه درخت متوجه کبوتر شد. با خودم گفتم: «او الان چه حسی دارد؟» شاید دارد فکر می‌کند اگر این درخت نبود، نمی‌توانست این جور آرام این جا بنشیند. شاید هم دارد فکر می‌کند چطوری برای بچه‌هایش غذا

مشکلات نامه‌های اداری

طرح مسئله و برشمردن مهم‌ترین مشکلات

معین پایدار



جمله بالا به گونه‌ای رایج بسیار شبیه است و آنچه باعث شده عجیب و مسخره به نظر بیاید، چنان‌که پیش‌تر هم گفتیم، دورافتادگی آن از گفتار فارسی است. اما این دورافتادگی خودش هم عواملی دارد که مهم‌ترینش چنین‌اند:

۱. عربی‌زدگی و واژه‌های دشوار
۲. جملات دراز و درهم‌تنیده
۳. جملات اسمیه و عبارات مصدری
۴. جاافتادگی فعل: حذف بدون قرینه
۵. بیهوده‌گویی و بدیهه‌نویسی

توضیح خاص و مفصل هر کدام از این عوامل برای مطالب بعدی می‌ماند؛ اما در همین مطلب با ذکر یک نمونه، به مفهوم و نمود هر کدام اشاره‌ای می‌کنم.

گونه‌ای اداری در فارسی مشکلات زیادی دارد؛ ولی ریشه همه مشکلاتش دورافتادگی از گفتار فارسی است. اشتباه نکنید! منظورم این نیست که گفتاری بنویسیم؛ گفتار فارسی با فارسی گفتاری فرق دارد. فارسی گفتاری یعنی واژه‌ها و جمله‌ها را بشکنیم و درست مثل وقتی که داریم حرف می‌زنیم روی کاغذ بیاوریم؛ مثلاً به جای «می‌شود» بنویسیم «می‌شه» یا به جای «خودشان» بنویسیم «خودشون». اما گفتار فارسی یعنی همان واژه‌ها و جمله‌هایی را به کار ببریم که مردم همیشه برای ارتباط با هم به کار می‌برند؛ مثلاً طبیعی است که کسی به دیگری بگوید «اگر می‌خواهی بروی بازار، من هم همراهت می‌آیم» اما او هیچ‌گاه نمی‌گوید «اگر چنانچه قصد داری نسبت به عزیمت به بازار مبادرت بورزی، این جانب نیز نسبت به ملازمت با تو مبادرت می‌ورزم.»

عربی‌زدگی و واژه‌های دشوار

مردم معنای بسیاری از واژه‌های عربی را نمی‌دانند و آن‌ها را در گفتارشان به کار نمی‌برند؛ چراکه هم کاربرد درست این الفاظ و هم فهم درست معنایشان، دانشی و تسلط نیاز دارد که پس از سال‌ها آموزش دیدن و یادگیری صرف زبان عربی کلاسیک به دست می‌آید و عموم مردم از چنین دانش و آموزشی بی‌بهره‌اند. چند نمونه از کلمات و عبارات عربی پرکاربرد و دشوارفهم در گونه اداری فارسی: **اتخاذ، استحضار، استعمال، متمنی، مستدعی، امعان نظر، مزید امتنان، متعاقباً، مشارالیه، فلذا،** قس علی هذا

جملات دراز و درهم‌تنیده

نویسنده این دست جملات مفاهیم و اطلاعات بسیاری در سر دارد و می‌خواهد هرچه زودتر و فشرده‌تر تمامی آن موارد را در متنش بیاورد. این شتاب‌زدگی و فشرده‌گی موجب می‌شود بدون آوردن فعل، جمله‌اش را ادامه دهد و بکوشد اطلاعات بیش‌تری در آن بگنجانند. آوردن مترادف‌های نالازم و عبارات قیدی طولانی هم از عوامل درازشدن و درهم‌تنیدن جملات در گونه اداری فارسی است. نمونه:

با توجه و عنایت به علل و اسباب مذکور که باعث و بانی اشکالات و نواقص عدیده گردیده، لازم به تذکر است مؤکداً و سریعاً دستور فرمایند که اوامر و عوامل خاطی در فقره مربوطه، ابتدا تحت تعقیب و پی‌گرد قانونی قرار گرفته و متعاقباً نظر به اهمیت موضوع و حساسیت امر، پس از بازجویی‌های لازم و طی مراحل قانونی متداول، به اشد مجازات محکوم گردند.

جملات اسمیه و عبارات مصدری

نویسنده این قبیل جملات، به جای این‌که فعل جمله را بیاورد و معنای آن را مشخص کند، از اسم یا مصدر استفاده می‌کند و شخص و شمار و زمان عمل را نامعلوم نگه می‌دارد. این کار موجب می‌شود جمله دراز شود و فهمش دشوار گردد. نمونه:

در صورت بسته‌بودن درب نسبت به برقراری تماس تلفنی اقدام فرمایید.

جا افتادگی فعل: حذف بدون قرینه

نویسنده فراموش می‌کند که برای هر نهاد فعل مناسب خودش را بیاورد؛ مثلاً برای دو نهاد مختلف یک فعل مشترک می‌آورد یا به گذرابودن و ناگذربودن جمله دقت نمی‌کند و برای هر دو جمله از یک فعل گذرا یا ناگذر استفاده می‌کند. نمونه:

مستدعی است در خصوص ملزم‌سازی مناطق مذکور به عقب‌نشینی استاندارد اقدام و سپس تدابیر لازم را بیندیشید.

بیهوده‌گویی و بدیهه‌نویسی

نویسنده کلیات بدیهی و کلیشه‌ای را در متنش می‌آورد تا به تصور خودش متنش را به اطلاعات و مقدمات زیبا و مهمی مزین کند؛ ولی این کار سبب می‌شود متنش دراز شود و بیان اصل مطلب به حاشیه برود. نمونه:

بر هر انسان فکوری البته واضح و مبرهن است که در عصر حاضر که به عصر ارتباطات و اطلاعات مشهور شده و در جهان کنونی که به سبب ارتباطات زیاد و سریع آن را به دهکده جهانی تعبیر کرده‌اند، انسان مترقی و متمدن محتاج وسایل و وسائط ارتباطی و فناوری‌های مخابراتی می‌باشد.





سازمان‌ها نیز مانند افراد، داستان‌هایی دارند که آن‌ها را از رقبایشان متمایز می‌سازد. این داستان‌ها در محیط سازمان اتفاق می‌افتند و به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از تعریف یک سازمان هستند. داستان‌ها به عنوان بخشی طبیعی از زندگی روزانه، عادات و ارتباط مستمر بین افراد و گروه‌ها ظاهر می‌شوند و به طور نسبتاً ناخودآگاه از رویدادها، وضعیت‌های غیرمعمول، موفقیت‌ها و شکست‌ها الهام می‌گیرند. در شیوه کسب و کار نوین، داستان‌سرایی به عنوان یک سازوکار مدیریتی قدرتمند برای تسهیل تسهیم دانش، راهنمایی حل مسئله، تصمیم‌گیری و ایجاد تعهد برای تغییر مورد توجه قرار گرفته است. داستان‌ها با تشریح مناسب آنچه باید انجام شود، به ذینفعان سازمان کمک می‌کنند.

آقای ایرانی کیه؟

روزهای آخر شهریور ۱۳۹۸ بود که بادهای شهرباری در حال وزیدن و هوای تهران را پاک نگه داشته بود. اتوبوس، مترو، ایستگاه شهدای هفتم‌تیر، میدان هفتم‌تیر، ساختمان اداره کل بنیاد شهید و امور ایثارگران، طبقه دوم، اتاق ضلع شمالی و در نهایت به محل کار خود رسیدم. صبحانه را همراه همکاران نازنینم و تکه‌های بامزه همکار جنوبی شوخ طبعانم زدیم بر بدن. مشغول انجام کارهایمان بودیم که عقربه‌های ساعت، زمان را حول و حوش نه‌وسی دقیقه نشان می‌داد. صدایی رسا هر لحظه به گوشمان نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد. مراجعه‌کننده‌ای بود که بالحن تند و خشن می‌گفت: «آقای ایرانی کیبیه؟ آقای ایرانی کیبیه؟» خلاصه وارد اتاق شد. با آن سروصدا و نوع اعتراض‌هایش، یکی از همکاران حفاظت فیزیکی اداره حراست هم همراهش بود. آمدم جلو و به رسم ادب، سلام و علیکی کردم و گفتم: «من هستم و در خدمت شما...» تمام حرف‌ها و درددل‌های او را گوش دادم. کارت شناسایی‌اش را گرفتم و فهمیدم جانباز اعصاب و روان است. لرزش محسوسی روی دستانش داشت، می‌گفت: «وام مرا آقای ایرانی داده، اصلاً من آسایشگاه بودم، چرا حقوقم کم شده؟» وارد سیستم شدم و با وارد کردن کد ملی، دیدم که وام او به درستی ثبت و تأیید شده است. شماره حساب بانکی درج شده در سیستم را فوری استعلام گرفتم. شماره حساب هم به نام خودش بود. همچنان در حال اعتراض بود و با کاغذهای در دستش، خودش را هم باد می‌زد.

همکار با تجربه‌ام که وام‌های جانبازان را تأیید نهایی می‌کرد، گفت: «قدری صبری کنید، الان فرم درخواست وام رو میارم و باهم بررسی می‌کنیم.» حسب نوع بایگانی، فرم ذیربط، کم‌تر از یک دقیقه از زونکن بایگانی خارج شد. مشخصات جانباز گرانقدر به درستی برای فرم درخواست وام درج شده بود، ولی با یک نگاه گفتم: «این امضای من نیست» و دوباره شروع به سروصدا کرد. همکار حفاظت فیزیکی هم به صدا درآمد و بالحنی که انگار قاتل بروسی را گرفته است، با او در اعتراض کردن همراه شد. ولی این‌جا پایان کار نبود، سوابقی ضمیمه فرم درخواست بود؛ وکالتنامه تام‌الاختیار به خانمی جهت انجام تمام امور اداری به نیابت از جانباز. با دیدن وکالتنامه و شنیدن نام و نام خانوادگی قید شده بر آن، تمام کاغذهای در دستش را روی میز کوبید و اوراق بر زمین پخش شد. او به همسرش وکالت تام داده و همسرش با داشتن وکالتنامه، فرم درخواست وام را تأیید و امضا کرده بود. همکاران ذیربط هم با استعلام وکالتنامه از سازمان ثبت اسناد و املاک کشور در سایت www.sssaa.ir صحت و اعتبار آن را تأیید کرده بودند. در حال جمع کردن کاغذهای روی زمین بودم که نشان وزارت دادگستری - دادگاه خانواده - را بالای اوراق دیدم. دلم برای جانباز سوخت، برای همسر جانباز هم دلم سوخت. با وجود این‌که به سمت وسوی حذف کاغذ می‌رویم، ولی باید حواسمان باشد که بعضی مواقع فرم وام به صورت فیزیکی تکمیل و تأیید شود.

عکس‌ها با ما سخن می‌گویند استراحت

باران سعیدی



و نبرد یا چیزهای دیگری که به ذهن ما نمی‌رسد. شاید هم مدت این استراحت و تجدیدقوا، آن قدر کوتاه بوده که فرصتی برای خواب دیدن وجود نداشته است. ما از سرنوشت ساکنان این سنگر که به روایت ثبت‌کننده آن، مربوط به سال ۱۳۶۵ واقع در شرق رود دجله است، اطلاعی نداریم، اما می‌توان متصور شد که همه کائنات دست به دست هم داده‌اند تا این تصویر ثبت شود. از نوری که خورشید خانم از دریچه کوچک و جمع‌وجور سمت راست دیواره به این سنگر تابانده است تا عکاس نور کافی داشته باشد، از سروصداهایی که کم یا قطع شده‌اند تا این رزمنده‌ها با خیال راحت خستگی از تن به در کنند، همه این فرصت را فراهم کرد تا عکاس، ولو با مشاهده اتفاقی این صحنه، آن را برای همیشه به دیافراگم دوربین خود بسپارد.

«خوب خوابیدی؟ خوب استراحت کردی؟» فکر می‌کنید این سؤال را کسی از این چند رزمنده پرسیده است؟ این سؤال را معمولاً آدم از کسی می‌پرسد که مخاطب برایش خیلی عزیز باشد. بعید می‌دانم این سؤال را حتی این رزمنده‌ها از همدیگر هم پرسیده باشند. این چند نفر آن قدر خسته بودند که نشسته خوابشان برده است. اگرچه جا برای درازکشیدن در این سنگر جمع نمی‌شود، اما این تنگی جا، مانع از آن نشده است که این قدر به خواب عمیق بروند. خواب آن قدر مستولی شده است که به صورت نشسته با تجهیزات و کلاه کاسکت، گوی سبقت را ربوده‌اند. چه بسا خواب شیرینی هم دیده باشند؛ ما چه می‌دانیم! بودن کنار عزیزان، خندیدن‌های بی‌وقفه، همصحبتی با یار، دیدن صحنه‌های دلخراش جنگ

در سیرت پادشاهان

(گلستان سعدی، باب اول، در سیرت پادشاهان، حکایت اول)

پادشاهی را شنیدم به کشتن اسیری اشارت کرد. بی چاره در آن حالتِ نومیدی مَلِک را دشنام دادن گرفت و سَقَط گفتن، که گفته‌اند: هر که دست از جان بشوید، هر چه در دل دارد بگوید.

وقت ضرورت چو نماند گریز
دست بگیرد سرِ شمشیرِ تیز
إِذَا يَيْئَسُ الْإِنْسَانُ طَالَ لِسَانُهُ
کَسْنُورٍ مَغْلُوبٍ يَصُولُ عَلَى الْكَلْبِ
مَلِک پرسید: «چه می‌گوید؟» یکی از وزرای نیک‌محضر گفت: «ای خداوند! همی‌گوید: وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ». مَلِک را رحمت آمد و از سرِ خون او درگذشت. وزیر دیگر که ضدّ او بود گفت: «ابنای جنس ما را نشاید در حضرتِ پادشاهان جز به راستی سخن گفتن. این مَلِک را دشنام داد و ناسزا گفت». مَلِک روی از این سخن در هم آورد و گفت: «آن دروغ وی پسندیده‌تر آمد مرا زین راست که تو گفتی، که روی آن در مصلحتی بود و بنای این بر خُبثی». و خردمندان گفته‌اند: «دروغی مصلحت‌آمیز به که راستی فتنه‌انگیز».

هر که شاه آن کند که او گوید
بر طاقِ ایوانِ فریدون نبشته بود:
جِهَانِ ای برادرِ نماند به کس
هیف باشد که جز نکو گوید
مکن تکیه بر مُلْکِ دنیا و پشت
دل اندر جهانِ آفرین بند و بس
چو آهنگِ رفتن کند جانِ پاک
چه بر تاختِ مردن، چه بر رویِ خاک



گلستان سعدی

در اخلاق درویشان

(گلستان سعدی، باب دوم، در اخلاق درویشان، حکایت یازده)

در جامع بَعْلَبَکْ وقتی کلمه‌ای همی‌گفتم به طریقِ وعظ با جماعتی افسرده، دل مرده، ره از عالمِ صورت به عالمِ معنی نبرده.

دیدم که نفسم در نمی‌گیرد و آتشم در هیزمِ تراثر نمی‌کند.
دریغ آمدم تربیتِ ستوران و آینه‌داری در محَلَّتِ کوران. ولیکن در معنی باز بود و سلسلهٔ سخن دراز.
در معانی این آیت که: «و نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ». سخن به جایی رسانیده که گفتم:

دوست نزدیکتر از من به من است
وینت مشکل که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت؟ که او
در کنارِ من و من مهجورم
من از شرابِ این سخن مست و فُضَالَةُ قَدَحِ در دست، که رونده‌ای بر کنارِ مجلس گذر
کرد و دورِ آخر در او اثر کرد و نعره‌ای زد که دیگران به موافقتِ او در خروش آمدند و خامانِ مجلس به جوش.

گفتم: ای سُبْحَانَ اللَّهِ! دورانِ باخبر در حضور و نزدیکانِ بی‌بَصَرِ دور!
فهمِ سخن چون نکند مُسْتَمِعِ
تا بزنند مردِ سخنگوی، گوی
قَوّتِ طبع از متکَلِّمِ مجوی
فُسْحَتِ میدانِ ارادتِ بیار



آیا نوشتن در گروهی استعداد است؟

حسین حسینی نژاد



بهره‌مند است. در طراحی، ورزش، هنر و موسیقی هم همین اصل حاکم است.

در نوشتن نیز کسی که استعداد بیش‌تری دارد، زودتر و با صرف انرژی کم‌تر و روان‌تر از بقیه که چنین استعدادی ندارند، می‌نویسد. کسی که استعداد نوشتن دارد، از فعالیت‌های نوشتاری استقبال می‌کند. خود را در چنین فعالیت‌هایی مطرح می‌کند. از نقد نوشته‌اش خوشحال می‌شود؛ چون به کامل کردن آن می‌اندیشد. مشاهدات او غنی است. بی‌توجه از کنار امور نمی‌گذرد. حواسش جمع است. در نوشته‌اش ردپای حس‌ها را مشاهده می‌کند. فیلم می‌بیند. پای نقد فیلم می‌نشیند. تأثیر را دوست دارد. به موضوع‌ها و سوژه‌های قدیمی نگاه نو دارد. او همواره به تمرین نویسندگی مشغول است. بازخورد می‌دهد، بازخورد می‌گیرد. به خواندن نیز علاقه‌مند است، از آن لذت می‌برد، به آن عشق می‌ورزد. با خواندن، خلاقیت نوشتاری و بیانی خود را افزایش می‌دهد.

برای استعداد گفته‌اند: «ظرفیت یادگیری و عملکرد ماهرانه در یک زمینه خاص». همین‌طور: «توانایی‌ای که بتوانیم از آن برای بهتر و راحت انجام دادن کارها استفاده کنیم». تعریف سراسر است‌تری هم داده‌اند که: «استعداد، هر نوع توانایی است که بتوانیم با صرف زمان و انرژی کم‌تری، یادگیری بیش‌تری داشته باشیم و بهتر عمل کنیم».

مثلاً در ریاضی، کسی که در زمان کوتاه‌تر و با صرف انرژی کم‌تری، به پاسخ‌های روشن می‌رسد یا می‌تواند در وقت کوتاه، مسائل جدیدی طرح کند، طبعاً از استعداد بالایی برخوردار است. یا وقتی گروهی برای انجام برنامه‌ای دور هم جمع می‌شوند، وقتی یک نفر به سرعت سازمان‌دهی و برنامه‌ریزی جمع را به عهده می‌گیرد، می‌توان گفت که استعداد رهبری و مدیریت در او بیش‌تر از بقیه است. دونه‌فر که خوشنویسی می‌کنند، یکی زودتر و زیباتر خط می‌نویسد و یکی دیرتر با زیبایی کم‌تر، می‌توان گفت اولی از استعداد بیش‌تری

کسی که استعداد نوشتن دارد، واژگان قوی و گسترده‌ای دارد؛ چون زیاد خوانده و زیاد شنیده و زیاد دیده است. کلام در دست او موم است. او در صحبت کردن هم روان است. هم در سخنوری و هم در نوشتن، ساختارمند و منظم است. به بحث و مناظره دل می‌بندد. آنچه را می‌شنود، تجزیه و تحلیل می‌کند ... و

سؤال این جاست که آیا همه به یک اندازه از این ویژگی‌ها برخوردارند؟ پاسخ این است که خیر. هریک از ما در یک تا چند ویژگی مشترک هستیم. البته افرادی هم هستند که یک جا بیش‌ترین ویژگی‌ها را در خود دارند. شاید پرسیده شود با همه این تفصیلات، آیا استعداد ذاتی است؟ برخی معتقدند که بله، استعداد حتماً ذاتی است و گروهی باور دارند که استعداد امری است اکتسابی. اما هردو گروه، یک نقطه مشترک دارند و آن این‌که، فقط در سایه تمرین و پشتکار است که این ویژگی‌ها در فرد پرورش می‌یابد یا ایجاد می‌شود. بدون تمرین و بدون سعی، امکان ندارد شاهد آثار ماندگار شویم.

از همین منظر، بزرگی می‌گوید: «استعداد مانند آب‌های زیرزمینی، زیر سطح زمین است. هیچ‌کس صاحب آن نیست. اما شما می‌توانید آن را استخراج کنید. پس با سعی و تلاش، استخراجش کنید؛ آن وقت به سویتان روان می‌شود.» بنابراین در خود دقت کنیم چه تعداد از ویژگی‌های افراد مستعد را در خود داریم؛ آن‌ها را شناسایی کنیم و برای پرورششان وقت بگذاریم.

از طرفی دیگر، حتی اگر قائل به ذاتی بودن استعداد باشیم، وجود آن، تضمین‌کننده موفقیت فرد در آن زمینه نیست. چه بسیار افراد با استعداد بالا، به دلیل نداشتن برنامه برای پرورش آن استعداد، خود را تباه کرده و نتوانسته‌اند از این موهبت برای خود و جامعه بهره‌ای ببرند. چه بسیار انسان‌هایی که با استعداد کم‌تر و حتی زیر متوسط، با پشتکار و تمرین، آن‌ها را شکوفا کرده و موجب پیشرفت خود و جامعه شده‌اند.

از رابرت پنچلی، جمله‌ای نقل می‌کنند که جنبه طنز دارد، اما بر این واقعیت استوار است که سعی و

تلاش و پشتکار، جبران کمی استعداد را می‌کند. او می‌گوید: «دوازده سال طول کشید تا بفهمم استعداد نویسندگی ندارم. اما دیگر نمی‌توانستم از این کار دست بکشم؛ زیرا خیلی مشهور شده بودم.»

من و شما در سایه استعدادی که داریم، می‌توانیم به درجه‌ای از رشد در نوشتن برسیم که تصویرپذیر نیست. ما ممکن است با سرعت کم‌تر و صرف انرژی بیش‌تر بنویسیم، اما اگر پشتکار پیشه کنیم و تمرین کنیم، به مقصد نزدیک می‌شویم. هرچند که در این مسیر، خود نوشتن اهمیت دارد و نمی‌شود مکانی برای آن متصور شد. ما راه یک‌ساعته را دوساعته می‌پیماییم، ولی از مسیر لذت می‌بریم؛ هرچند ممکن است لذتی که می‌بریم، از دونده‌ای که راه را یک‌ساعته طی می‌کند، کم‌تر باشد.

همواره در مسیر باشیم و از آن لذت ببریم. در مسیر نوشتن، عقب‌بودن یا جلوزدن یا بردن و باختن مطرح نیست. در مسیر، پشتکارداشتن و سعی کردن مهم است. همواره در مسیر نوشتن باشیم.



کسی که در هر جا دوستانی دارد، همه جا را دوست داشتنی می‌یابد

انسان می‌میرد و از خود نامی باقی می‌گذارد. شیر می‌میرد و از خود پوستی بر جای می‌گذارد.

اگر گل سالم باشد، میوه‌اش سالم خواهد بود.

اگر نمی‌خواهی سرت کلاه برود، قیمت جنس را از سه مغازه بپرس.

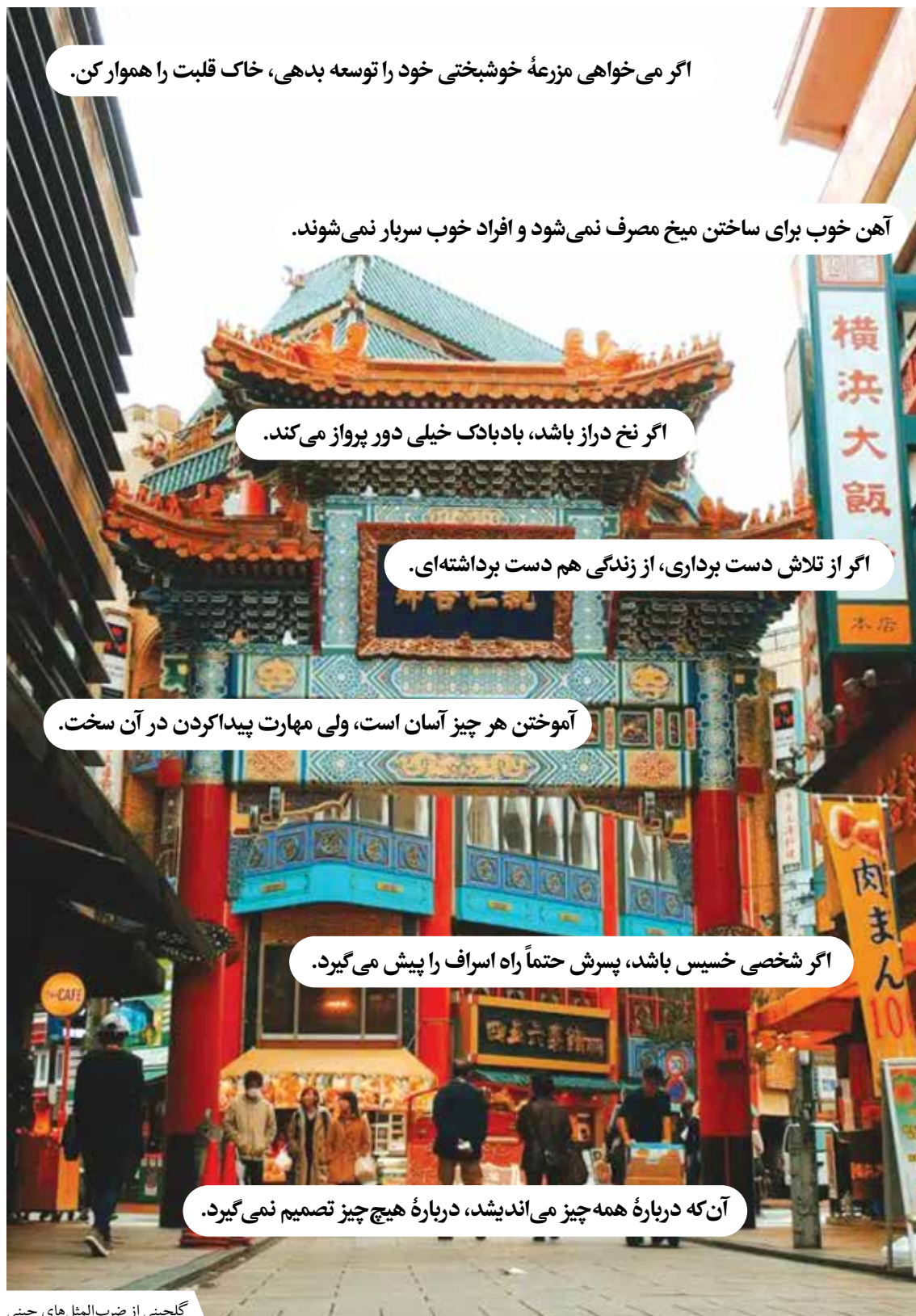
انسان صدسال هم زندگی نمی‌کند، ولی غصه هزارسال را می‌خورد.

اگر نخ دراز باشد، بادبادک خیلی دور پرواز می‌کند.

اگر نسبت به فردی بدگمان هستی، به کار نگیرش و اگر گرفتی، دیگر به او بدگمان نباش.

چند ضرب‌المثل چینی





اگر می‌خواهی مزرعه خوشبختی خود را توسعه بدهی، خاک قلبت را هموار کن.

آهن خوب برای ساختن میخ مصرف نمی‌شود و افراد خوب سربار نمی‌شوند.

اگر نخ دراز باشد، بادبادک خیلی دور پرواز می‌کند.

اگر از تلاش دست برداری، از زندگی هم دست برداشته‌ای.

آموختن هر چیز آسان است، ولی مهارت پیدا کردن در آن سخت.

اگر شخصی خسیس باشد، پسرش حتماً راه اسراف را پیش می‌گیرد.

آن‌که درباره همه چیز می‌اندیشد، درباره هیچ چیز تصمیم نمی‌گیرد.

گلچینی از ضرب‌المثل‌های چینی

یک ژاپنی در ایران

❖ شیکاگو حقیقی / توکیو/ ۱۲ ژانویه ۲۰۱۱



در کتاب تاریخ مدرسه خوانده بودیم. مگر حالا هم آن کشور وجود دارد؟

بیش تر ژاپنی ها سؤال هایشان این ها بود، مگر آن هایی که ایران را می شناختند. شاید اگر من هم با یک ایرانی ازدواج نکرده و به ایران نرفته بودم، همین طور سؤال می کردم.

همین انگیزه ای شد که «آن جا ایران است» را بنویسم. با این آرزو که اندکی از ایران را به ژاپنی ها بشناسانم، و با این امید که فاصله بین ایران و ژاپن را کوتاه تر کنم.

موقع نوشتن کتاب فهمیدم که خودم هم چندان از ایران نمی دانم. شروع کردم به خواندن درباره ایران. کم کم ایران این کتاب در ذهنم شکل گرفت. ناگفته نماند هر چه بیش تر می خواندم بیش تر دوستش می داشتم. جایی نوشته بودم که ایرانی ها همه شاعرها را دوست دارند. ژاپنی هایی که کتاب را خوانده بودند، به من می گفتند: حالا به هر ایرانی که برسیم می گوئیم شاعر، که خوششان بیاید! بعضی ها هم که می خواستند از من تعریف کنند می گفتند حرف زدن شما هم شاعرانه است!

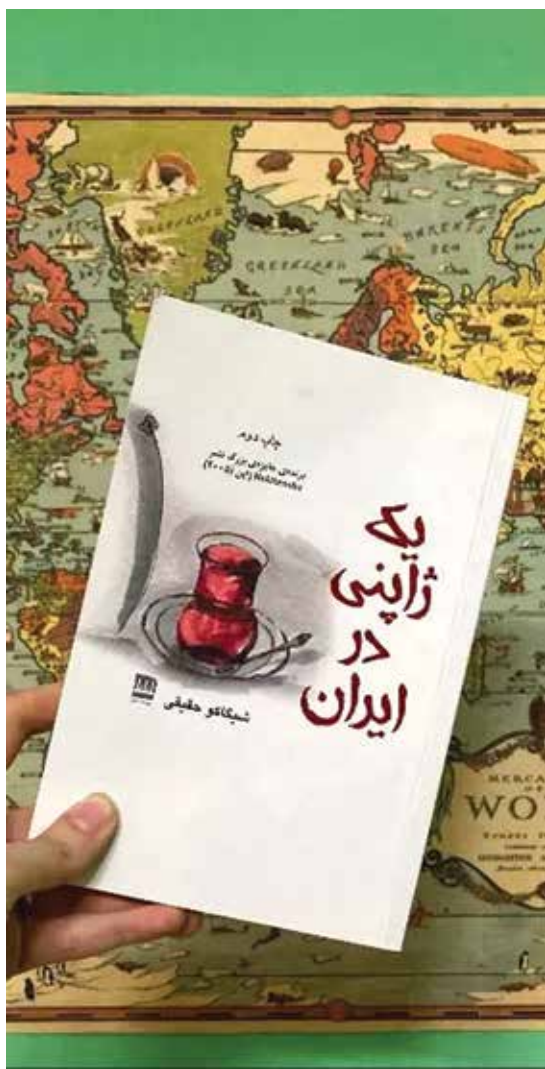
از روزی که کتاب «آن جا ایران است» در ژاپن منتشر شد، چند سال می گذرد. در ژاپن به دنیا آمدم و به ایران رفتم و بعد از سال ها به ژاپن برگشتم. این جا بود که تصمیم گرفتم تجربه ام در ایران را برای ژاپنی ها بازگو کنم. زندگی خاصی در ایران نداشتم، مثل ایرانی ها غذا می خوردم، مثل ایرانی ها می نشستم، مثل ایرانی ها پخت و پز می کردم، بچه ها را به مدرسه می فرستادم و مثل ایرانی ها در اداره کار می کردم. کم کم احساس کردم ایرانی هستم. چیزی نمانده بود ژاپنی بودنم از یادم برود. در ایران انقلاب شد. بعد عراق به ایران حمله کرد. ایمانم آن قدر قوی و عمیق نبود که پسرهایم را به جنگ بفرستم. زورم به خانواده چربید و بنه کن به ژاپن آمدم.

«آن جا ایران است» حال و روز ماست در ایران. آمده بودم ژاپن. دیدم این جا صلح و آرامش است. انگاری گذشته ی من واقعیت نداشت.

ژاپنی ها از من نمی پرسیدند چی شده که ایران درگیر جنگ شده، بلکه می پرسیدند اصلاً ایران کجاست؟ مگر عراق همان ایران نیست؟ برایشان توضیح که می دادم گفتند: چی؟ ایران همان پرشیا است؟ آها، اسمش را

نمی‌کرد. امیدم را به پدر بزرگم بستم. اما جواب او هم «نه» بود.

حوان ایرانی اول به انگلیسی حرف زد. وقتی فهمید که این زبان به درد نمی‌خورد به زبان ترکی که در بچگی استفاده می‌کرد، حرف زد که البته این زبان نیز کارایی نداشت. من مترجم دو طرف بودم. پدرم به من گفت که تو مترجم خوبی نیستی. چرا حرف ما را به او نمی‌رسانی. بعد کلکسیون شمشیر ژاپنی خود را به جوان ایرانی نشان داد. جوان ایرانی از شمشیرهای ژاپنی خوشش آمد و چند سؤال پرسید. پدرم گاه‌گاهی شمشیری را از غلاف درمی‌آورد. شاید اگر موقعیت اجازه می‌داد دلش می‌خواست با آن شمشیر جوان را دو تکه کند. خدا می‌داند.



موقعی که کتاب را به ژاپنی می‌نوشتیم از همسر و مارش خیلی کمک گرفتیم و کتاب را هم به آن‌ها تقدیم کردیم. کاشکی حالا بودند و فارسی آن را می‌خواندند. «یک ژاپنی در ایران» (اسم فارسی «آن‌جا ایران است») را به شما ایرانی‌ها تقدیم می‌کنم و خوشحال می‌شوم اگر از لابه‌لای نوشته‌هایم حس کنید که چه‌طور یک ژاپنی در اجتماع ایران زندگی کرد، چه‌طور با آن اخت شد و چه‌طور به ایران و ایرانی نگاه می‌کرد. شاید قسمت‌هایی از کتاب برایتان تازگی نداشته باشد و حوصله‌تان را سر ببرد. از این بابت معذرت می‌خواهم.

ماجرای ازدواجم با یک ایرانی

پدرم مرد روشنفکری بود. تاریخ‌شناس بود. شخصیت‌های دینی و سیاسی دنیا را می‌شناخت و همیشه جلوتر از مردم محل خود فکر می‌کرد. در دهکده‌ی من در آن زمان هیچ خانواده‌ای نبود که دخترش را به دانشگاه توکیو بفرستد. پدرم عقیده داشت که پسر و دختر فرق نمی‌کند، اگر کسی علاقه به درس خواندن داشته باشد باید درسش را ادامه بدهد. زادگاه من تا توکیو با قطار بیش‌تر از ده ساعت فاصله داشت. پدرم از بچگی تاریخ ژاپن را به ما یاد می‌داد. تا ۱۲۰ سال پیش درهای این کشور بسته بود و ژاپن با کشورهای خارجی رفت و آمد نداشت. تا زمان «میجی» که اصلاحاتی در کشور پدید آمد و مردم ژاپن به دو گروه تقسیم شدند. یک گروه مدعی این بود که باید از دنیا گوشه‌گیری کرد و گروه دیگر معتقد به گشودن درها به روی کشورهای خارجی بود.

پدرم شخصیت‌های را که سهمی در گشودن درهای کشور ژاپن داشتند، می‌ستود و این را سپیده دم تاریخ ژاپن می‌دانست.

وقتی جوان ایرانی به خواستگاری دخترش آمد، همین پدرم یک‌باره عقیده‌اش را عوض کرد. گفت تصمیم نداریم دخترمان را به یک خارجی بدهیم. جوان ایرانی به خودش اطمینان داشت که می‌تواند پدرم را قانع کند چون ما دو نفر همدیگر را می‌خواستیم.

پدر بزرگم مرد با اراده‌ای بود. آخریم سامورایی ژاپنی بود. دو دست را به زمین گذاشت و سرش را عمیقانه پایین آورد و به او خوش آمد گفت. درون دلش را ظاهر

خاطره‌نویسی یعنی کشف خود

◀ دینا راب / مریم بهبهانی



دلایل زیادی وجود دارد که ممکن است افراد برای نوشتن خاطرات الهام بگیرند. اغلب، به دلیل نیاز و علاقه شدید به این کار، راه الهام‌گیری نیز باز می‌شود. بیش‌تر خاطره‌نویسان احساس می‌کنند داستانی دارند که فقط خودشان می‌توانند آن را بیان کنند. دیگران ممکن است رازهایی برای به اشتراک گذاشتن داشته باشند یا شاید بخواهند برای درک یک موقعیت، خاطره‌ای بنویسند. دلایل دیگری که ممکن است کسی بخواهد خاطراتش را بنویسد، حفظ میراث خانواده یا بهبودی از یک تجربه آسیب‌زا است. مهم این است به یاد داشته باشیم که وقتی خاطرات می‌نویسیم، در حال نوشتن نسخه خود از آنچه اتفاق افتاده هستیم. ممکن است با کسی دیگر که چیزها را متفاوت می‌بیند، حتی اگر در یک خانه زندگی کنیم، نوشته ما فرق کند. این باعث نمی‌شود که بگوییم داستان آن‌ها اشتباه و داستان ما درست است. بلکه فقط به این معنی است که همه ما دیدگاه‌های متفاوتی داریم و وقتی می‌نویسیم، در حال نوشتن حقیقت احساسی خود درباره یک رویداد هستیم، نه هیچ‌کس دیگری. اگر بخواهیم خاطره بنویسیم، خواندن خاطرات منتشرشده برای دیدن نحوه نگارش آن‌ها سازنده است.

از کودکی عاشق خواندن خاطرات و زندگینامه بودم. اشتیاق من زمانی شروع شد که مادرم مرا برای سفرهای هفتگی به کتابخانه عمومی محلی می‌برد. کارت کتابخانه‌ام را به خانم پشت پیشخوان دادم، در حالی که دسته‌ای از بیوگرافی‌ها را تا چانه‌ام در دست داشتم. می‌توانستم کتاب‌ها را دو هفته نگه دارم و بعد برگردم تا یک انبوه کاملاً جدید تهیه کنم. در کتابخانه، عاشق خواندن داستان‌های واقعی درباره افراد واقعی بودم و اشتیاق من تا امروز ادامه دارد.

خواندن داستان‌های واقعی درباره افراد به ما کمک می‌کند تا بفهمیم مردم واقعی چگونه زندگی می‌کنند. در خواندن داستان‌های آن‌ها، نه تنها ایده‌هایی درباره چگونگی هدایت زندگی خود، بلکه نحوه نوشتن داستان زندگی خود نیز به ما داده می‌شود.

تفاوت زندگینامه و خاطره این است که زندگینامه را شخص دیگری به صورت سوم شخص می‌نویسد. از نظر سبک به «خاطرات» نزدیک‌تر است، اما زندگینامه درباره یک زندگی کامل نوشته شده است، در حالی که خاطره درباره بخشی از زندگی است. خاطرات روی یک موضوع تمرکز دارد. خاطره نوعی نگاه کردن به گذشته و بررسی زندگی ما با دیدگاه فعلی ماست.



برای متقاعد کردن خواننده ضروری است. گاهی اوقات بیش از یک دهه طول می کشد تا بتوانیم به این تأمل برسیم.

نوشتن خاطرات می تواند به کشف خود و دگرگونی منجر شود؛ زیرا به ما فرصتی می دهد تا زندگی خود را با دیدگاهی بالغ تر بررسی کنیم. وقتی شروع به نوشتن خاطرات می کنم، چیزی که به شاگردانم می گویم این است که فقط بنویسند و حتماً ویرایش نکنند؛ چون پیش نیاز خاطره نویسی، خوب گفتن است!



یکی از چیزهای مهم درباره نوشتن خاطرات، شناسایی نقطه تمرکز خاطرات است که اغلب به موضوع زندگی ما ارتباط دارد. بسیاری از خاطره نویسان، روزنامه نگار هستند. بازگشت به گذشته و مرور مجلات قدیمی می تواند در شناسایی الگوها و مضامین زندگی به ما کمک کند و ممکن است به عنوان راهنمای تمرکز خاطرات عمل کند.

اگر می خواهید داستان خود را به اشتراک بگذارید، مهم است به یاد داشته باشید که مردم به جای داستان هایی که لحن «وای، بیچاره من» دارند، دوست دارند داستان های دراماتیک، هیجان انگیز و سریع بخوانند. چیزی که خواننده می خواهد بشنود، این است که چگونه نویسنده در نتیجه تجربه اش دگرگون شده است. آن ها می خواهند بدانند که چگونه این تجربه آن ها را تغییر داده است.

به همین دلیل است که «تأمل»، یک جنبه مهم در نوشتن خاطره است. تشخیص سرطان من، بازتاب زیادی داشت؛ زیرا درباره مؤلفه ژنتیکی تعجب می کردم و فکر می کردم که آیا مادر بزرگم به دلیل ابتلا به سرطان خودکشی کرده است. چیزی که مرا برای نوشتن خاطراتم ترغیب کرد، یافتن دفترچه خاطرات مادر بزرگم بود که جزئیات یتیم شدن او در طول جنگ جهانی اول را به اشتراک می گذاشت، اما او به سرطان اشاره نکرده بود.

من معتقدم که علاوه بر بیماری، ضربه روحی و شادی در زندگی همگی می تواند الهام بخش نوشتن خاطرات باشد. طبیعی است که درک ما از زندگی در طول چرخه زندگی تغییر کند. به علاوه، وقتی به سن خاصی می رسیم، شروع به تأمل در نوشتن داستان هایمان می کنیم؛ زیرا در نهایت به اندازه کافی از رویدادهای خاص فاصله گرفته ایم و دیدگاه بهتری درباره آن ها داریم.

جایی خواندم که بسیاری از نویسندگان باید حداقل ده سال منتظر بمانند تا درباره اتفاقی که برایشان افتاده است بنویسند. فاصله زمانی به ما امکان می دهد تا تأمل کنیم و آن تأملات را به خاطراتمان اضافه کنیم که

بهترین درسی که تاکنون آموخته‌ام

ها روی مکی



گرفتم؛ در این جا به چند مورد اشاره می‌کنم:

سختکوشی: هفت روز هفته باید ساعت چهار صبح، زمانی که همه جا خیلی تاریک بود و گاهی هم برف و باران می‌آمد، بیدار می‌شدم و تا ساعت شش صبح روزنامه‌ها را در منازل تحویل می‌دادم. هیچ مرخصی‌ای نداشتیم. یازده ماه در سال هم، بعد از کار باید مدرسه می‌رفتم. امروزه احتمالاً قوانین مربوط به حقوق کودکان، این وضعیت را محکوم می‌کند، اما یقین دارم که هیچ آسیبی در این کار به من نرسید.

تمرکز: از آن جایی که باید هر روز صبح زود بیدار می‌شدم، مجبور بودم تکالیف مدرسه را مرتب انجام بدهم و شب زود بخوابم. همواره فکر می‌کنم که اگر ذهنت را به آن معطوف کنی، می‌توانی هر کاری بکنی.

پافشاری: با هر آدمی که فکرش را بکنید، سروکله زدم؛ از جمله افرادی که تمایلی به پرداخت حق اشتراکشان نداشتند. اما من وظیفه داشتم که پیگیر وضعیتشان باشم. آموختم که کنار روزهای خوب، روزهای بد هم هست، اما باید فارغ از این موضوع، در همه شرایط تلاش کنیم. روزهای بد هم به سرعت اوضاع بهتری پیدا می‌کند.

ممتحن تاریخ سان فرانسیسکو به تازگی با من تماس گرفت و از من خواست که در داستانی درباره «چه شغلی بیش‌ترین درس را به شما داد؟» شرکت کنم. من حدود یکصد کلمه سهمیه داشتم که این تعداد برای آدمی مثل من واقعاً سخت بود. باید خوب روی این سؤال فکر می‌کردم؛ چون در بزرگسالی بیش‌تر از سه چهار شغل عوض نکرده بودم. اولین شغلم بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه، کارکردن در شرکت پاکت‌نامه بود؛ جایی که حدود پنج سال با مشقت کار کردم. در این شغل خیلی چیزها یاد گرفتم، اما چیزی که خیلی برایم باارزش بود، این بود که می‌خواستم شرکت خودم را تأسیس کنم. در سال ۱۹۵۹ شرکت ورشکسته‌ای در حوزه پاکت‌نامه را خریداری کردم، خب بقیه‌اش را هم خودتان می‌دانید. در این شغل هر روز چیز جدیدی یاد می‌گرفتم.

بعد از اندکی تفکر در این مورد، به این نتیجه رسیدم که شاید تنها کاری که درس‌های بسیاری به من آموخت، همان شغلی بود که در ده سالگی پدرم به من پیشنهاد کرد؛ یعنی روزنامه به در منازل ببرم. آن زمان پدرم سرپرست روزنامه آسوشیتد پرس در سینت پائول مینسوتا بود. من در همان اوان زندگی خیلی چیزها یاد



بگویم که کار اولم برایم بسیار حساس بود؛ چون توانست زندگی شغلی مرا ارتقا دهد. هیچ کس نمی تواند شغل اولش را فراموش کند. فرقی نمی کند کجا کار می کنید، شما یک کارمند ساده نیستید، در واقع در حال معامله بیزینسی با یک نفر هستید و آن یک نفر کسی نیست جز خود شما.

هیچ کس وظیفه ندارد به شما پست خاصی در شغلی بدهد. باید در زندگی شغلیتان هر روز با میلیون ها نفر سروکله بزنید، باید هر روز ارزشتان را بالا ببرید، از فرصت هایتان در رقابت نهایت بهره را ببرید، آموزش ببینید، سازگار شوید و حرفه و صنعت را جلو ببرید. برای پیشرفت و یادگرفتن مهارت های جدید، معیارهایتان را تغییر دهید.

همه این ها به سادگی شغل تحویل روزنامه در منازل است.



*هنوز به اوج نرسیدی، هاروی مکی، ترجمه اسلام کریمی، گودرز علی بخشی، لوح زرین ۱۴۰۰

خدمات مشتریان: یاد گرفتم که در شغلم چگونه با مردم رودررو شوم. بعضی اوقات هم مجبور بودم که برای چیزهای خارج از کنترل عذرخواهی کنم، چیزی که واقعاً به سختی می توان آموزش داد، به خصوص به بچه ده ساله؛ مثلاً زمانی که روزنامه ها را دیر به دستم می رساندند، من هم دیر به دست مشتریان می رساندم؛ اگرچه تقصیر من نبود، اما باید از مشتری عذرخواهی می کردم. مسائل دیگر هم البته دخیل بود؛ مثلاً وضعیت آب و هوا که می توانست فاجعه بار باشد. هیچ کس از روزنامه خیس خوشش نمی آید. آن زمان نایلون نداشتیم تا روزنامه ها را داخل آن بگذاریم و به مقصد برسانیم. همچنین باید در خاطرم می ماند که افراد مختلف از ما می خواستند روزنامه را کجا بگذاریم: لای در، داخل سبد شیر یا زیر پادری.

مسئولیت پذیری: من مسئول مسیر خودم بودم تا مطمئن شوم که همه مشتریان روزنامه خود را سر وقت دریافت و حق اشتراکشان را پرداخت کرده اند. این کار بسیار خشک و خسته کننده بود؛ به خصوص زمانی که همه کارها روی دوش شماست.

مدیریت پول: دریافت پول و مدیریت اطلاعات مالی در کارم بسیار مهم بود. همچنین باید یاد می گرفتم که چگونه پول ها را مدیریت کنم. یک اشتباه ده سنتی به اندازه اشتباه هزار دلاری الان برایم مهم بود. جمع و تفریق هر روزه باعث شد تا ریاضی مدرسه را هم خوب یاد بگیرم.

فروشنده گی: مهارتی که بسیار حیاتی و مهم بود و به خوبی یاد گرفتم، هنر فروشنده گی بود. اگر کسی پیش پرداخت می کرد، بیش تر عاید من می شد. اگر می توانستم مشتریان را مجاب کنم که یکی دو ماه جلوتر پرداخت کنند، خیلی خوب می شد. اگر هم در مسیر تحویل روزنامه می توانستم اشتراک جدید جذب کنم، پول بیش تری نصیبم می شد. همه این موارد برای هرکسی جذاب و محرک است. در همان زمان بود که فهمیدم عاشق فروشنده گی هستم و می خواهم شغل همیشگی ام باشد.

حال پس از کارکردن با روزنامه دیگر، باید صادقانه

هرچه سوزن دوزی کردم، این زندگی کوک نشد

محمد کاظمی



همان گونه که می بینید کلمات و ترکیبات قادر هستند بی نهایت جمله به ذهن ما بیاورند. شما با خواندن نمونه های زیر چه جمله هایی به ذهنتان می رسد؟ این فعالیت به خلاقیت زبانی ما کمک می کند. به امتحانش می ارزد.

۱. سال های اول، حاصل کارهای سوزن دوزی اش در همین آبادی خانه به خانه می رفت. سال های بعد، خانمی چندبار در سال به آبادی می آمد و هرچه سوزن زده بود، می خرید و به کشورهای دیگر می فرستاد.
۲. چشم هایش دیگر همراهی نمی کردند که شب ها سوزن دوزی کند. به همان روزها پسندیده کرد، ولی ترسش این بود که روزها هم با او همراهی نکنند؟
۳. خانمی که برای خرید آمده بود، پرسید: «چند سال است که سوزن دوزی می کنی؟» گفت: «نمی دانم، از وقتی که یادم می آید، سوزن دوزی می کردم.»
۴. به زور پذیرفت که کنار آینه بنشیند و سوزن دوزی کند تا خانم عکاس از او عکس بگیرد.
۵. آن قدر روی پارچه ها سوزن زد تا به جایی رسید که دیگر به دست های لرزان خود سوزن می زد.
۶. خانم خریدار گفت: «چندتا از کارهای تو را در موزه گذاشته اند، ببین این هم عکسش. زیر کارهای تو نوشته اند: زن سوزن دوز سیستانی.»
۷. خانم خریدار سه بار در گوشش گفت: «تهران، تهران، تهران، می خواهم تو را با خودم به تهران ببرم. برای تو نمایشگاهی گذاشته اند.» زن سوزن دوز پاسخی نداد و به کارش ادامه داد.
۸. از سال ها کار سوزن دوزی برای خودش چه مانده بود؟ حالا که نمی توانست سوزن دوزی کند، اگر یکی از آن ها را داشت، می توانست به آن دست بکشد و کمی آرام بگیرد.





۹. خانمی که کارهایش را می‌خرد، این بار پیراهنی آورد و طرحی که براساس آن، پیراهن را سوزن دوزی کند.
۱۰. یادش آمد وقتی که می‌خواست دستمالی برای نامزدش سوزن دوزی کند، چندبار سوزن در دستش رفت.
۱۱. پسرش از سربازی که آمد، گفت: «حالا دیگر این‌ها را کنار بگذار. دیگر سوزن دوزی را تعطیل کن. پس از این، دست‌های من کار می‌کند و به زندگیمان کوک می‌زند.»
۱۲. نه دیگر سوزن دوزی نمی‌کرد. دیگر فراموش شده بود. به طور اتفاقی سالی یک‌بار، دوسالی یک‌بار سراغش می‌آمدند و با او مصاحبه‌ای می‌کردند.
۱۳. بله، یک‌بار هم زنی که کارهایش را می‌خرد، از او خواست تا میدان آزادی را سوزن دوزی کند.
۱۴. وقتی که سوزن دوزی می‌کرد، شعر هم می‌خواند. البته وقتی که تنها بود. در حضور غیری می‌گفت حوصله ندارم یا همه را فراموش کرده‌ام.
۱۵. دستی که آن‌قدر سوزن دوزی کرده بود که به لرزش افتاده بود، حالا سوزنی در آن فرو رفته بود که قطره‌قطره سرم را به بدن ناتوانش می‌رساند.
۱۶. خیلی‌ها سوزن دوزی از او یاد گرفته بودند، ولی حالا که در بستر افتاده بود، کسی سراغش نمی‌آمد.
۱۷. دکتر پرسید: «مادر این همه وقت، با این دست‌ها چه کرده‌ای که این قدر می‌لرزند؟» به دکتر گفت: «سوزن دوزی» و گریه امانش نداد.
۱۸. اول‌ها چند کار همزمان انجام می‌دادم، بعدها دیگر صرفاً سوزن دوزی می‌کردم. برو در را باز کن، شاید نوه‌ام پشت در باشد.
۱۹. این را برای خودم گذاشته بودم. تنها که می‌شدم، از صندوق بیرون می‌آوردم و یادی از روزهای سوزن دوزی‌ام می‌کردم. حالا دیگر این را به تو می‌دهم، به تو که نوه عزیز منی. چشم‌های من دیگر سویی ندارد.

صندوق قرض الحسنه مطلوب از نگاه مدیران و دست‌اندرکاران صندوق‌های قرض الحسنه تحت نظارت بانک مرکزی در شهر تهران

دکتر مجتبی عباسی قادی



به دوازده نفر از مدیران و دست‌اندرکاران صندوق‌های قرض الحسنه تحت نظارت بانک مرکزی در شهر تهران و حوزه‌های مختلف هیئت‌مدیره و مدیرعامل، مدیریت سرمایه‌انسانی، طرح و توسعه و برنامه‌های راهبردی، فناوری اطلاعات و ارتباطات، اعتبارات و تسهیلات مالی و خزانه صندوق و نیز حسابرسی داخلی و بازرسی انجام شده است. در ادامه، به ارائه اجماع نظرهای مصاحبه‌شوندگان مدیران و خبرگان صندوق‌های قرض الحسنه درخصوص ویژگی‌های یک صندوق قرض الحسنه مطلوب پرداخته شده است.

صندوق‌های قرض الحسنه به‌عنوان مؤسسه تأمین مالی خرد مطرح است که جنبه حمایتی دارد. به بیان دیگر، هدف صندوق قرض الحسنه، طبق ماده یک اساسنامه صندوق‌های قرض الحسنه، اعطای تسهیلات در قالب عقد قرض الحسنه به منظور رفع نیازهای ضروری و اساسی اشخاص است. لذا طراحی مدل مطلوب صندوق‌های قرض الحسنه، نقش بسزایی در کیفیت خدمات‌دهی مالی به مشتریان خواهد داشت. متن پیش‌رو، حاصل مصاحبه پژوهشی بود که در سال ۱۴۰۲ در صندوق با رجوع



در حوزه هیئت‌امنا، هیئت‌مدیره و مدیرعامل صندوق

- تصویب ساختارها و رویه‌های اجرایی داخلی
- ایجاد نظام‌های کنترلی مؤثر (مدیریت ریسک، حسابرسی داخلی، تطبیق و...)
- صیانت از حقوق سپرده‌گذاران و ذینفعان
- اتخاذ تصمیم‌های مهم منابع انسانی (انتخاب و به‌کارگیری کارکنان)
- تصویب و تأیید بودجه سالانه در سازمان
- تصویب و تأیید صورت‌های مالی، جهت ارائه به حساب‌برسان مستقل و دیگر نهادهای نظارتی
- حصول اطمینان از مبادلات صحیح با اشخاص حقیقی و حقوقی
- مراقبت و وفاداری به صندوق، در چارچوب قوانین، مقررات و استانداردها
- فراهم‌کردن محیط اخلاقی مناسب برای رفتار قانونی و اخلاقی
- تدوین و گسترش ارزش‌های سازمانی، استانداردها و اصول حرفه‌ای
- انتخاب مدیرعامل و نظارت بر انتخاب مدیران ارشد و مشخص کردن وظایف آن‌ها
- نظارت و کنترل بر انواع ریسک‌های حاکم بر صندوق و ارائه راهکارهای مقتضی در ذیل کمیته‌های مرتبط
- تدوین برنامه‌های جانشین‌پروری برای مدیران ارشد
- پاسخگویی و هماهنگی با نهادهای نظارتی
- دریافت گزارش عملکرد از مدیران
- بهبود فرهنگ سازمانی برای انطباق کامل با قوانین و مقررات

در حوزه مدیریت سرمایه انسانی صندوق

- داشتن برنامه‌ریزی منظم برای مدیریت منابع انسانی صندوق
- تلاش در راستای روزآمدی وظایف و اختیارات قانونی کارکنان
- جذب و به‌کارگیری سرمایه انسانی براساس رویکرد شایستگی
- حفظ و ارتقای فرهنگ محیط کار در سازمان
- استفاده از ظرفیت ICT در امورات مرتبط با منابع انسانی سازمان
- تأمین و تشخیص نیازهای توسعه و یادگیری
- توجه به مدیریت و توسعه استعداد و نیز برنامه‌های جانشین‌پروری
- توجه به انگیزش، نیازهای پرسنلی و جبران خدمات سرمایه انسانی (حقوق، پاداش، مزایا، وام و...)
- اطلاع، به‌کارگیری و شفاف‌سازی بخشنامه‌های مصوب وزارت کار
- توجه به امورات بیمه‌ای و نیز مسائل مرتبط با بازنشستگی سرمایه انسانی سازمان
- توجه به امنیت شغلی و ایجاد محیط و فضای کاری امن برای سرمایه‌های انسانی صندوق
- توجه به اعمال مدیریت دانش و نیز مدیریت مشارکتی در سازمان
- توجه به نظارت و ارزیابی و نیز مدیریت عملکرد در صندوق
- پیاده‌سازی برنامه‌های توانمندسازی و نیز پیشرفت شغلی



در حوزه طرح و توسعه و برنامه‌های راهبردی صندوق

- تدوین راهبردها، برنامه‌های عملیاتی و اقدامات
- اجرای طرح‌های تحولی در راستای بهبود فرایندها و عملکرد سازمانی
- نظارت مستمر بر محیط سازمانی از حیث تحقق راهبردها، برنامه‌های عملیاتی و اقدامات
- پایش مستمر محیط خدمتی، در قالب اجرای انواع طرح‌های کاربردی
- اخذ، بررسی و پیگیری عملیاتی‌شدن پیشنهادهای مصوب از سوی کارکنان صندوق
- تدوین و استقرار نظام جامع مدیریت عملکرد کارکنان در صندوق
- آسیب‌شناسی عملکرد صندوق و کمک به بهبود آن

در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات صندوق

- توجه به امنیت سیستم‌ها در صندوق
- استفاده از سیستم‌های به‌روز بانکداری، جهت پرداخت‌های آنی و لحظه‌ای (همچون: اینترنت بانک و موبایل بانک)
- اتصال به شبکه شتاب و برخورداری از خط اعتباری مستقل
- اتصال و دسترسی به شبکه داده‌های بانک مرکزی، سازمان ثبت احوال و تأمین اجتماعی
- تقویت و ارتقای سایت صندوق
- عقد قرارداد با شرکت‌های داده‌بنیاد
- تست مداوم زیرساخت‌ها
- برخورداری از تیم‌های تخصصی (پایگاه داده، تیم توسعه‌دهنده، پشتیبانی، مانیتورینگ و...)
- توجه به مسائل امنیتی در حوزه‌های مختلف IT در صندوق



در حوزه اعتبارات و تسهیلات صندوق

- برخورداری از آیین نامه ها و دستورالعمل های شفاف در راستای خدمات دهی به مشتریان
- تسریع و ساده سازی فرایند اعطای تسهیلات و حذف وجود گلوگاه های زائد
- تنوع بخشی در ارائه تسهیلات به مشتریان
- داشتن بانک اطلاعاتی کامل از مشتریان
- تسریع در دریافت خسارت اعضای فوتی از شرکت های بیمه
- عقد قرارداد با بیمه گران، براساس مناقصه و لحاظ خوشنامی بیمه گر
- الکترونیکی کردن بایگانی اسناد و مدارک، جهت کاهش فضای مورد نیاز
- شفافیت، اطلاع رسانی و پاسخگویی به موقع به گیرندگان خدمت
- مشتری مداری و برخورداری کارکنان از مهارت های ارتباطی، میان فردی و حل مسئله
- توجه به موضوع جذب منابع و مشارکت ها
- وصول به موقع خسارات از بیمه گران
- وصول به موقع کسورات
- پایش و وصول به موقع معوقات
- کنترل و ایجاد توازن بین منابع و مصارف

در حوزه مالی و خزانه صندوق

- تهیه صورت های مالی براساس استانداردهای حسابداری، جهت ارائه به مدیرعامل
- کنترل و نظارت بر ثبت صحیح اسناد مالی و حسابداری
- تعامل با هیئت امناء و هیئت مدیره برای شارژ مالی
- اخذ مجوز لازم از مراجع بالادستی، جهت سرمایه گذاری و حفظ ارزش پول
- ارائه گزارش های تحلیلی مناسب، جهت تصمیم گیری های مدیریتی
- در نظر گرفتن مکانیسم های لازم، جهت دریافت به موقع کسورات و کاهش معوقات
- کارسازی به موقع تسهیلات در حساب مشتریان، پس از چک کردن نهایی
- برخورداری از بایگانی الکترونیکی از تسهیلات اعطایی به اعضای صندوق



در حوزه حسابرسي داخلي و نيز بازرسي صندوق

- پاسخگويي اطمينان بخش به مراجع نظارتي، نظير حسابر س مستقل و بازر س قانوني
- تأييد صورت هاي مالي، جهت ارائه به مديرعامل
- تعيين ساختار مالي مناسب در صندوق
- در نظر گرفتن مكانيسم هاي كنترل داخلي، جهت نظارت و ارزيابي ها
- تعامل و هم افزايي با كميت ه هاي مرتبط كاري زير نظر هيئت مديره
- در نظر گرفتن مكانيسم هاي كنترل محسوس و نامحسوس
- برخورداري بانك اطلاعاتي از خصوصيات و ويژگي هاي اخلاقي و شخصيتي پرسنل و مشتريان
- داشتن برنامه مناسب، جهت نظارت و بازرسي استاني

نوين اطلاعاتي و ارتباطي، صندوق هاي قرض الحسنه نيز براي تطبيق با تغييرات محيطي، مي بايست خود را با شرايط روز هماهنگ و از ظرفيت هاي هوش مصنوعي و فناوري هاي نوين در حوزه هاي مختلف بهينه سازي ساختاري و عملکردي، توسعه سياست هاي حمايتي و نظارتي، الگوهاي نوين جذب منابع، با شناسايي موانع و چالش هاي پيش رو اقدام كنند.

همان گونه كه در مقدمه نيز بيان شد، موارد بر شمره در سطوح مختلف يك صندوق قرض الحسنه مطلوب، مستخرج از مصاحبه اي بوده است كه با مديران و خبرگان صندوق هاي قرض الحسنه تك شعبه اي تحت نظارت بانك مركزي در دوسال پيش انجام شده است. لذا در خاتمه بايد يادآور شد كه با توجه به روي كار آمدن و توسعه گسترده هوش مصنوعي و فناوري هاي



